شیرازه

نگاهی به «فلاکت روزمره؛ شش جستار» اثر هرتا مولر

بخند بر ترس

متین نوروزی

بزرگ‌ترین سوءبرداشت درباره «فلاکت روزمره» آن است که این کتاب را صرفا مجموعه‌ای از جستارهای سیاسی محض بدانیم. هرتا مولر هرگز قصد ندارد صرفا تصویری مستند از سازوکار دیکتاتوری ارائه دهد. آنچه او می‌نویسد، نه درباره قدرت، بلکه درباره زندگی در سایه قدرت است؛ درباره لحظه‌ای که استبداد از مرزهای سیاست عبور می‌کند و وارد عادی‌ترین لایه‌های زندگی روزمره می‌شود. در جهان مولر، دیکتاتوری تنها در بازداشتگاه، اتاق بازجویی یا پشت تریبون‌های تبلیغات رسمی حضور ندارد؛ بلکه در آشپزخانه، در خیابان، در سکوت میان دو انسان، در نگاه به اشیا، در روابط خانواده و حتی در تردید پیش از گفتن یک جمله نیز نفس می‌کشد. همین نگاه است که «فلاکت روزمره» را از بسیاری از نوشته‌هایی که درباره حکومت‌های تمامیت‌خواه نوشته شده‌اند، متمایز می‌کند.

شش جستار این مجموعه، اگرچه در زمان‌ها و مناسبت‌های مختلف نوشته شده‌اند، در کنار یکدیگر تصویری واحد می‌سازند؛ تصویری از انسانی که می‌کوشد زیر فشار دائمی قدرت، کرامت خود را حفظ کند. مولر دیکتاتوری را به‌مثابه تجربه‌ای آمیخته با زندگی روزمره روایت می‌کند؛ تجربه‌ای که به‌تدریج شیوه نگاه‌کردن انسان به جهان را تغییر می‌دهد. از این منظر، موضوع اصلی کتاب نه سیاست، بلکه ادراک است. هر چیز ساده‌ای می‌تواند معنایی پنهان داشته باشد، هر کلمه‌ای ممکن است دردسر بیافریند و هر سکوتی می‌تواند به سوءظن تعبیر شود. مولر این وضعیت را بدون شعار، بدون قهرمان‌سازی و حتی بدون خشم آشکار روایت می‌کند. او به‌جای آنکه خشونت را توصیف کند، اجازه می‌دهد خواننده آن را احساس کند. همین ویژگی، مهم‌ترین نقطه قوت کتاب است. خشونت در این جستارها در فرسایش آرام روح انسان حضور دارد. استبداد، پیش از آنکه جان آدم‌ها را بگیرد، عادت‌های روزمره، روابط انسانی و اعتماد متقابل و امنیت روانی را از میان می‌برد. انسان‌ها یاد می‌گیرند کمتر حرف بزنند، کمتر اعتماد کنند و حتی نسبت به نزدیک‌ترین افراد زندگی خود نیز محتاط باشند. این همان خشونت پنهانی است که مولر با دقتی کم‌نظیر آن را ثبت می‌کند. یکی از وجوه متمایز این مجموعه، توجه نویسنده به اشیای روزمره است. در ادبیات مولر، اشیا هرگز بی‌اهمیت نیستند. یک تیغ اصلاح، یک کبریت یا حتی لباس‌های روزمره می‌توانند حامل حافظه‌ای سیاسی باشند. حکومت‌های استبدادی فقط انسان‌ها را کنترل نمی‌کنند؛ آنها معنای اشیا را نیز مانند معنای کلمات تغییر می‌دهند. وسایلی که در شرایط عادی بخشی از زندگی معمولی‌اند، زیر سایه ترس به نشانه‌هایی از نظارت، سوءظن یا بقا تبدیل می‌شوند. از نگاه مولر، استبداد زمانی به اوج خود می‌رسد که دیگر نیازی به حضور دائمی مأموران نیست. ترس، کار آنها را انجام می‌دهد. انسان‌ها خود مراقب کلماتشان می‌شوند، خود سکوت می‌کنند و خود دست به حذف بخشی از وجودشان می‌زنند. این همان دستاورد بزرگ کتاب است: تبدیل‌کردن دیکتاتوری از یک مفهوم سیاسی به کیفیتی که تمام زندگی را در بر می‌گیرد. این ترس حتی در بازآفرینی خاطرات و روایت‌های افراد نیز اثر می‌گذارد؛ جایی که راوی در یکی از جستارها به یاد می‌آورد پدربزرگش در عکس عمویش، نشان یونیفرم او را که یک افسر اس‌اس بوده، با تیغ می‌خراشد؛ تلاشی برای بازآفرینی و فراموشی آنچه وجود داشته است؛ تعریفی دوباره از هویت، آن‌گونه که ذهن نیاز دارد به یاد بیاورد؛ یعنی بدون عذاب وجدان. از همین‌جاست که زبان نیز اهمیت پیدا می‌کند. مولر به خواننده یادآوری می‌کند که فشار مداوم قدرت می‌تواند زبان را نیز دچار شکستگی کند؛ اما برخلاف بسیاری از تفسیرهایی که آثار او را صرفا از منظر زبان‌شناختی می‌خوانند، مسئله اصلی این کتاب زبان نیست، بلکه رابطه قدرت با زبان است. حکومت خودکامه می‌کوشد واژه‌ها را تصاحب کند، معنای آنها را تغییر دهد و انسان را وادار کند جهان را با واژگانی ببیند که از پیش برایش تعیین شده‌اند. مقاومت نیز از همین نقطه آغاز می‌شود؛ از امتناع در برابر این تصاحب، از حفظ معنای واژه‌ها، از پناه‌بردن به زبان مادری، از سکوت در برابر دروغ و گاه حتی از انتخاب‌نکردن واژه‌ای که قدرت انتظار شنیدنش را دارد.

در همین مسیر، مولر بارها به مسئله تبعید بازمی‌گردد؛ اما این بار در جامعه‌ای که اعتماد را از میان برده، زبان را آلوده کرده و ترس را به بخشی از زندگی روزمره تبدیل کرده است و در پس تمام اینها اشخاص را به «ناشخص» بدل کرده؛ شهروندانی درجه دو و بی‌خانمان، نه به ظاهر بلکه در درون؛ افرادی که دچار سرگشتگی و بی‌جاشدگی شده‌اند. به همین دلیل، تبعید در این کتاب بیش از آنکه مفهومی سیاسی باشد، تجربه‌ای وجودی است؛ تجربه زیستن در جامعه‌ای که دیگر احساس نمی‌کنی به آن تعلق داری، جامعه‌ای که قربانی خودکامگی و در عین حال عامل فروپاشی خودش است و می‌کوشد با سرکوب و پروپاگاندا قدرت اعتراض را از شهروندانش بگیرد. در چنین شرایطی مولر از خنده به‌عنوان شکلی از مقاومت یاد می‌کند؛ مقاومتی که شاید در نگاه نخست ناچیز به نظر برسد، اما درست به همین دلیل برای حکومت‌های خودکامه خطرناک است. استبداد از هر چیزی که انحصار معنا را بر هم بزند، هراس دارد. طنز، شوخی و حتی یک لبخند، می‌توانند اقتدار قدرت را متزلزل کنند. خنده در اینجا نه وسیله فراموشی رنج، بلکه راهی برای حفظ انسجام روحی و قدرت مقابله است. انسانی که هنوز می‌تواند بخندد، کاملا شکست نخورده است. این نگاه، یکی از ظریف‌ترین و انسانی‌ترین جنبه‌های اندیشه مولر است؛ زیرا مقاومت را از سطح کنش‌های قهرمانانه به عرصه زندگی روزمره می‌آورد و نشان می‌دهد که گاهی نجات روح، از دل کوچک‌ترین سرپیچی‌ها ممکن می‌شود.

مولر بارها نشان می‌دهد که دیکتاتوری تنها قربانی تولید نمی‌کند؛ بلکه مناسبات انسانی را نیز آلوده می‌سازد. جامعه‌ای که زیر فشار دائمی قدرت زندگی می‌کند، به تدریج توانایی دیدن دیگری را از دست می‌دهد. انسان‌ها بیش از آنکه در کنار هم باشند، از یکدیگر واهمه دارند. در چنین فضایی، حتی دوستی، عشق و همدردی نیز باید از سد ترس عبور کنند. شاید به همین دلیل است که ترس در روایات مولر یک موضوع فردی نیست، بلکه یک درهم‌تنیدگی جمعی است. پرسش‌هایی که او مطرح می‌کند، محدود به یک زمان و مکان خاص نیستند. چگونه می‌توان در جامعه‌ای که حقیقت مدام دستکاری می‌شود، به واقعیت اعتماد کرد؟ چگونه می‌توان کرامت انسانی را حفظ کرد، وقتی ترس به بخشی از عادت‌های روزانه تبدیل شده است؟ و مهم‌تر از همه، تا کجا می‌توان انسان ماند و به خودکامگی واکنش نشان داد و اسیر جریان فشار موجود نشد؟ این پرسش‌ها کتاب را به اثری جهان‌شمول تبدیل می‌کنند و شاید به همین دلیل، عنوان کتاب بیش از هر چیز بر واژه «روزمره» تاکید دارد. فلاکت در نگاه مولر، حادثه‌ای استثنائی نیست؛ امری است که در تکرار زندگی، در عادت‌ها، در سکوت‌های کوتاه، در نگاه‌های محتاطانه و در تغییر معنای ساده‌ترین چیزها شکل می‌گیرد. او نشان می‌دهد که استبداد زمانی خطرناک‌تر می‌شود که دیگر دیده نشود و به بخشی از زندگی عادی بدل شود. در پایان، ارزش ماندگار این کتاب نه در افشای چهره سلطه‌گری یک حکومت، بلکه در آشکارکردن سازوکاری است که می‌تواند تکرار شود. شاید همین است معنای آن درد مشترکی که از آن سخن می‌گویند؛ دردی که تنها با به رسمیت شناختن آن می‌توان آن را فریاد زد؛ چه با سکوت، چه با خنده.

درباره «فلاکت روزمره» اثر هرتا مولر

میراث روانی جنگ

طاهره زنگوئی: هرتا مولر در این کتاب در شش جستار روایی و تعریفی درباره مفاهیمی مشترک میان تمام سرزمین‌های دیکتاتوری صحبت کرده است. نکته مهم این است که در اولین جستار سراغ شوخی و قدرت آن به‌عنوان پادزهر زندگی در حکومتی دیکتاتوری رفته و بعد از آن، مفاهیم دیگر را گسترده است. شاید قبل از هر موضوعی می‌خواسته زندگی را گرامی بدارد. در جامعه‌ای که خندیدن جرم به حساب می‌آید، شوخی فقط کنشی شخصی نیست؛ بلکه فعلی اجتماعی است که می‌توانسته دردهایی مثل حضور پدر هرتا مولر در جنگ جهانی دوم و حضور مادرش در اردوگاه کار اجباری اتحاد جماهیر شوروی بعد از جنگ را التیام بخشد، اما سکوت ارتباطی جای آن را گرفته است. بعد از ارائه پادزهر، زهرهای زندگی را بیان می‌کند؛ فرار، ترس، فقدان آزادی و تبعید. برای توضیح این مفاهیم، تجربه شخصی‌اش را نوشته و در تمام آنها، رد سردرگمی هویتی به چشم می‌خورد. هرتا بعدها گفت که در کودکی، بدون آنکه علتش را بداند، احساس می‌کرد چیزی در خانه گم شده است. بعدها فهمید آن چیز، اعتماد بوده است. او در خانواده‌ای آلمانی‌زبان بزرگ شد، اما شهروند رومانی بود. در خانه آلمانی صحبت می‌شد و در مدرسه رومانیایی. این دوگانگی فقط زبانی نبود و بیشتر جنبه هویتی داشت. این تجربه در «فلاکت روزمره» بارها دیده می‌شود. پس از جنگ جهانی دوم، رومانی به یکی از کشورهای بلوک شرق تبدیل شد و حکومت کمونیستی بر همه جنبه‌های زندگی مردم مسلط شد؛ جایی که زبان ابزاری برای ترس و قدرت بود. مولر ارتباط تنگاتنگ زبان و هویت را در این کتاب نشان می‌دهد. حتی افکار ابرازنشده را زبان می‌داند و در معنای هر واژه در لحظه تاریخی و اجتماعی بیان آن تأمل می‌کند. اینجا به یاد جمله مارتین هایدگر آلمانی افتادم که می‌گوید: «زبان، خانه وجود است». درواقع زبان جایی است که انسان ذات خود را بازمی‌یابد. هر زبانی، جهانی متفاوت را آشکار می‌کند. حتی زبان یک سرزمین در سرزمینی دیگر، شیوه ابراز دیگری را در پیش می‌گیرد. وقتی نویسندگانی از خاک خود رانده شده و در خانه جدید جایشان را پیدا نمی‌کنند، «ادبیات تبعید» شکل می‌گیرد. ریشه این گونه از ادبیات به زمان ظهور نازی‌ها برمی‌گردد؛ زمانی که آلمانی‌های یهودی برای نجات جانشان مجبور شدند از خانه بگریزند و به کشورهای دیگری پناه ببرند. از ویژگی‌های بارز آن می‌توان به چندگانگی فرهنگی، ایجاد مرزهای زبانی و به دوش کشیدن تجارب عاطفی خاص اشاره کرد. هرتا مولر، یوزف روت، توماس مان، هانس زال و... از این دسته نویسندگان آلمانی‌اند. هرتا مولر در این کتاب به تبعید خود و دیگر نویسندگان و هنرمندان آلمانی اشاره می‌کند. در سال ۱۹۸۷، هرتا مولر به آلمان غربی مهاجرت کرد. تهدیدهای امنیتی مداوم، ممنوعیت غیررسمی انتشار، بازجویی‌های تکراری و حذف تدریجی از فضای عمومی، منجر به مهاجرت او شد. در جهان مولر با مهاجرت، ترس از بین نمی‌رود. فقط جابه‌جا شده و به حافظه‌ای دائمی تبدیل می‌شود. پس از ورود به آلمان غربی، نوشتن برای مولر تغییر ماهیت می‌دهد. حالا نوشتن، ثبت چیزی است که دیگر وجود ندارد اما هنوز اثر دارد. او با انتشار این کتاب در سال ۲۰۱۱ نشان می‌دهد که ترس به بخشی از زندگی روزمره انسان تبدیل می‌شود. با توجه به انتخاب عنوان جستار «فلاکت روزمره» به‌عنوان نام کتاب، احتمالا تلخ‌ترین زهر زندگی در نظر او، ترس است. جدا از این جستار، هرتا مولر تجربه زیسته‌اش را به سایر قسمت‌های این کتاب نیز تزریق کرده است. این کتاب درباره جنگ جهانی دوم است با اینکه او هشت سال پس از پایان جنگ در رومانی به دنیا آمد. جنگ در ظاهر تمام شده بود اما در خانه مولر، هنوز ادامه داشت. هرتا بعدها در مصاحبه‌هایش گفت که سکوت پدر درباره گذشته‌اش، از خود جنگ سنگین‌تر بود. ارتش شوروی هزاران زن و مرد آلمانی‌تبار رومانی را برای کار اجباری به اتحاد جماهیر شوروی فرستاد. مادر هرتا، کاترینا مولر نیز در حدود بیست‌سالگی به یکی از اردوگاه‌های کار در اوکراین تبعید شد. او پنج سال در معدن و کارخانه‌های صنعتی کار اجباری انجام داد. هرتا بعدها گفت که مادرش تقریبا هیچ‌وقت درباره اردوگاه حرف نمی‌زد. این تجربه، بعدها الهام‌بخش رمان اردوگاه عذاب شد. در «فلاکت روزمره»، هر جا با شخصیت‌هایی روبه‌رو می‌شویم که چیزی را پنهان کرده یا گذشته‌ای ناگفته دارند، می‌توان رد این تجربه خانوادگی را دید. سکوت درباره گذشته یک قانون نانوشته بود. هرتا بعدها گفت که نخستین تجربه ترس را نه از حکومت، بلکه از فضای بسته روستای محل زندگی‌اش آموخت. به همین دلیل، در آثار هرتا مولر، ترس فقط محصول دوره چائوشسکو نیست؛ میراثی است که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و کمتر کسی درباره آن حرف زده است. در جهان مولر جزئیاتی مثل سکوت حامل خاطره‌اند. شاید کلید فهم این کتاب این است که مولر فقط نویسنده مموآر نیست؛ بلکه نویسنده اثرِ خاطرات بر زبان است. او کمتر خودِ رویداد را روایت می‌کند و بیشتر آثار پسادرام را باز می‌کند. این موضوع باعث می‌شود «فلاکت روزمره» را بتوان نوعی کالبدشکافی روان نسلی دانست که میان میراث جنگ جهانی دوم و استبداد کمونیستی گرفتار شده بود. پس از جنگ جهانی دوم، گروهی از نویسندگان شروع به ثبت آثار مخرب جنگ کردند و ادبیات «ضدجنگ» را به وجود آوردند. از نمونه‌های بارز آن در آلمان می‌توان اریش ماریا رمارک را نام برد که با انتشار کتاب «در غرب خبری نیست» گام مهمی در این مسیر برداشت. اما ارائه تصویر وحشتناک جنگ کافی نیست و باید آثار پساجنگ را نیز در نظر گرفت. هرتا مولر با وجود عدم مشاهده جنگ، آثار آن را به‌طور عینی پیش‌روی مخاطب می‌گذارد. دلیل اعطای نوبل به او در سال ۲۰۰۹ را این‌طور ذکر کرده‌اند: «کسی که با تمرکز بر شعر و نثر ساده، دورنمای زندگی طردشدگان و کسانی را که زندگی‌شان مصادره شده، به تصویر کشیده است». با وجود اینکه خاطرات و تعاریف او به آلمان نازی برمی‌گردد ولی حتی اگر از ملیتی دیگر هم آنها را بخوانیم، باز می‌توانیم درکش کنیم. به این دلیل آثار او به زبان‌های مختلفی ترجمه شده و کلماتش، جهانی شده‌اند. ستاره نوتاج کلمات را به زیبایی کنار هم گذاشته و در انتخاب واژگان و ساخت ترکیبات، وسواس به خرج داده است. حاصل این وسواس، کتابی است که تمام کلماتش را با عطش سر خواهید کشید.

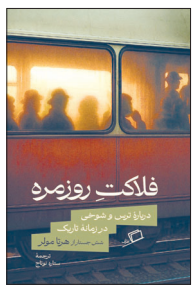

فلاکت روزمره
شش جستار از هرتا مولر
ترجمه ستاره نوتاج
نشر اطراف

نوشتن، گریزگاهی درونی

فائزه عبائی: کتاب «فلاکت روزمره» فقط مجموعه‌ای از جستارها و سخنرانی‌های هرتا مولر در بیست سال گذشته نیست؛ خودافشایی بزرگی است از تاب‌آوری زنی که در سایه اختناق، نوشتن را به پناهگاه خود بدل کرد. او از خلال تجربه شخصی‌اش، ما را با جهانی‌بودن بی‌جاشدگی آشنا می‌کند؛ تجربه‌ای که تنها به او تعلق ندارد، بلکه سرنوشت بسیاری از کسانی است که از وطن خود گریخته‌اند و در چنگال شکل دیگری از قدرت گرفتار شده‌اند. مولر با زبانی شاعرانه و در عین حال دقیق، حس واقعی زیستن در حصار را بازسازی می‌کند و دشواری تبعید را برای نسلی روایت می‌کند که شاید دیگر آن جهان را از نزدیک تجربه نکرده باشد. او از کسانی می‌نویسد که پس از تبعید دیگر تاب نیاوردند و دست به خودکشی زدند. نام‌هایی همچون والتر بنیامین، ارنست تولر و اشتفان تسوایگ در کتاب یادآوری می‌شوند؛ نویسندگانی که تبعید، آخرین توان ایستادگی را از آنان گرفت. هرتا مولر اما فرو نریخت. او راه دیگری یافت: نوشتن. از نگاه او، دیکتاتوری بر دو پایه استوار است؛ کسانی که ترس می‌آفرینند و کسانی که ناگزیر از ترسیدن‌اند. در چنین نظمی، حتی عادی‌ترین امور روزمره نیز سیاسی می‌شوند و حکومت از شوخی، سکوت و حتی واژه‌ها هراس دارد. مولر از رومانی به آلمان گریخت؛ جایی که هنگام نوشتن نخستین کتابش ناچار بود برای دیدار با ویراستارش به جنگل برود تا از چشم نیروهای امنیتی دور بماند. او در سال ۲۰۰۹ جایزه نوبل ادبیات را دریافت کرد و رمان «سرزمین گوجه‌های سبز» از شناخته‌شده‌ترین آثار اوست؛ رمانی که فضای هولناک سال‌های حکومت نیکلای چائوشسکو را به تصویر می‌کشد؛ دورانی که ناامیدی، زندگی روزمره را فرا گرفته بود. مولر در آثارش از جامعه‌ای سخن می‌گوید که فساد و ترس در لایه‌های عمیق زندگی مردم ریشه دوانده است؛ حکومتی که پیشگیری از بارداری را جرم می‌دانست، روستاها را ویران می‌کرد، مردم را برای اجرای طرح‌های صنعتی آواره می‌ساخت و حتی دمای خانه‌ها را در زمستان تعیین می‌کرد. او سال‌ها بعد، هنگامی از تبعیدش می‌نویسد که دیگر از آن حکومت خبری نیست، اما تجربه سلطه همچنان در ذهن و زبانش زنده است. از همین رو، خواندن نوشته‌های او تنها روایت گذشته نیست؛ هشداری است درباره امکان بازتولید استبداد در هر جامعه‌ای. یادآوری سخن ماریو بارگاس یوسا در کتاب «قبیله علیه آزادی» نیز از همین منظر معنا پیدا می‌کند؛ اینکه حکومت‌های اقتدارگرا با تکیه بر ذهنیت قبیله‌ای، فرد را در جمع حل می‌کنند و حق انتخاب را از او می‌گیرند. همان ذهنیتی که کارل پوپر آن را بازگشت به خردگریزی انسان ابتدایی می‌نامد. در جستار «زیر بار آزادی خالی»، مولر اعتراف می‌کند: «از فقدان آزادی به نوعی آزادی دست یافتم». او از بازجویی‌هایی می‌نویسد که حتی اختیار واژه‌ها را از او گرفته بودند. وقتی از او می‌پرسیدند: «فکر کردی تو کی هستی؟» پاسخ می‌داد: «آدم، مثل شما». و بازجو با خشم می‌گفت: «ما تعیین می‌کنیم تو کی هستی». شاید مهم‌ترین مقاومت مولر همین باشد؛ تلاشی پیوسته برای حفظ کرامت انسانی. خودش می‌نویسد: «مشخصا می‌دانستم چه چیزی نمی‌خواهم باشم و به‌هیچ‌وجه به آن بدل شوم».

در جستار «فلاکت روزمره»، مولر نشان می‌دهد که حکومت تنها بر زندگی مردم مسلط نمی‌شود؛ زبان را نیز تصرف می‌کند. جمله‌ها با «ما باید» آغاز می‌شوند و ضمیر مفرد، آرام‌آرام از زبان حذف می‌شود. برای مولر، این فقط تغییری دستوری نیست؛ نشانه حذف فردیت است. او سال‌ها سکوت را برگزید تا زبان تحریف‌شده در وجودش رخنه نکند. یکی از درخشان‌ترین صحنه‌های کتاب، خاطره‌ای خانوادگی است. پدربزرگ می‌کوشد با تیغ، دستمال نم‌دار، دوده اجاق و کبریت سوخته، نشان اس‌اس را از روی عکس عموی کشته‌شده هرتا پاک کند؛ تلاشی نومیدانه برای زدودن گذشته‌ای که پاک‌شدنی نیست. همان‌گونه که خود مولر هرگز نتوانست عضویت پدرش در اس‌اس را از زندگی‌اش حذف کند و همواره بار شرم آن را با خود حمل کرد. حلقه مفقوده این کتاب در جستار پایانی آشکار می‌شود؛ آنجا که می‌نویسد: «بیش از هر چیز باید ماجرای خروجم از رومانی و رسیدنم به آلمان را برای شما تعریف کنم». گویی همه روایت‌های پیشین به همین نقطه ختم می‌شوند. او بارها، هم در رومانی و هم پس از مهاجرت به آلمان، تهدید به مرگ شد و همواره میان دو هویت معلق ماند؛ نه کاملا متعلق به سرزمین پیشین و نه پذیرفته‌شده در سرزمین جدید. مولر جایی در کتاب می‌نویسد: «سراغ نوشتن رفتم چون واژه‌ها یاری‌ام می‌دادند. چیزهایی فراتر از واقعیت را برایم مجاز می‌کردند. چیزی را در بیرون تغییر نمی‌دادند، بلکه گریزگاهی درونی بودند». شاید همین جمله، کلید فهم «فلاکت روزمره» باشد. نوشتن برای هرتا مولر راه تغییر جهان نبود؛ راهی بود برای آنکه جهان نتواند او را از میان بردارد. از همین رو، این کتاب بیش از آنکه درباره تبعید باشد، درباره دوام‌آوردن است.

خودفراموشی ناگزیر در روزگار بی‌گریز

پریا منظوری: «فلاکت روزمره»، نه کتابی درباره زندگی نزیسته است و نه نوعی زیستن ناادراک‌شده. «فلاکت روزمره» درباره شکلی نامتعارف از «مواجهه با بودن و حیات» در جامعه‌ای به‌غایت استبدادزده است که کرامت انسانی و ارزش‌های اخلاقی در آن، به‌گونه‌ای دردناک به ورطه سقوط می‌افتد. هرتا مولر نه‌فقط شش جستار، که زنجیره‌ای از کنش‌های متعالی انسانی را در برابر استبدادی که در رومانی تجربه کرده بود به دقت ترسیم کرده است. وی همچنین از رنجی سخن گفته که به‌عنوان یک تبعیدی مورد ظن در آلمان، آن را تجربه کرده است. آنچه بیشتر از هر چیز در جستارهای او به چشم می‌خورد، تلاش او برای حفظ و بیان هویتی است که رومانی استبدادزده، آن را ویران کرده است. قلم مولر آن‌چنان صادقانه پرده از درونی‌ترین احساساتش برمی‌دارد که خواننده را به گفت‌وگویی درونی وا می‌دارد. تفسیر او از رنجی که متحمل شده به‌روشنی پنهانی‌ترین عواطف انسانی را کالبدشکافی می‌کند. او در جستارهای آغازین، از انزوایی می‌نگارد که حاصل بیگانگی برآمده از زیستن در فضای پراختناق رومانی است و در واپسین جستار، از آنانی می‌نویسد که همگی حامل دردی مشترک‌اند: رانده‌شدگان از وطن. هرتا مولر در این مجموعه جستار، از «مشاهداتش» از رومانی و آلمان نازی و آلمان پساجنگ می‌گوید. اینکه نخست بیندیشیم این مسئله یعنی بیان مشاهدات، ترجمانی از رفتاری منفعلانه است، بی‌شک دچار کژاندیشی شده‌ایم. مولر در جای‌جای روایاتش، از میان تار و پود تجربیات زیستن در فضایی مملو از اختناق، مفهوم آزادی و کرامت را به‌گونه‌ای ژرف معنا می‌کند. مولر درباره خفقانی می‌نگارد که حتی واژه‌های یک عبارت طنزآمیز در زندگی روزمره را به بند می‌کشد. وی مشخصا درباره نوعی شوخ‌طبعی قلم‌فرسایی می‌کند که می‌تواند یگانه راه خروج از بن‌بست حقیقت تلخی باشد که چنگال بی‌رحمش را بر گلوی مردمان چنین جامعه‌ای فرو می‌کند. اما در همین اثنا، نویسنده عامدانه و صراحتا یادآور می‌شود که پرورش حسی از شوخ‌طبعی -حتی اگر هرگز آن را در دوران زندگی نیاموخته باشیم- به تعادلی کم‌تزلزل در درون و بیرون وجود ما می‌انجامد. او در سطور مختلف جستارهایش از چنین دستاویزهایی برای بقایی کرامت‌مندانه سخن می‌گوید. هرتا مولر از وطن می‌گوید و دلتنگی‌هایی که موطنان گریخته اسیرش می‌شوند. او از مصائب دهشتناکی سخن به میان می‌آورد که این گریختگان از نابرابری، با آن مواجه می‌شوند. گریختن از وطن در روایات او، گاهی به پیشواز مرگ رفتن است؛ حتی اگر کسی از آن جان سالم به در ببرد، به‌سختی می‌تواند از چنگال زمان حال و گذشته‌ای که همچون زهری در شریان‌هایش جریان دارد، رهایی یابد. او همچنین بی‌هیچ پروایی، از ناگزیربودن به سیاست‌ورزی در جامعه دیکتاتوری می‌نویسد. جایی که بی‌عملی خود به یک عمل سیاسی تبدیل می‌شود. او از احوالاتی می‌گوید که زندگی در دوران دیکتاتوری پدید می‌آورد. مولر بیان می‌دارد که انسان در چنین فضایی چگونه زیستن را از یاد می‌برد. هنگامی که تمامی ابزارهای بیان خویشتن -از فکر و زبان و قلم- به بند کشیده می‌شود، «خودفراموشی» و به محاق رفتن کرامت انسانی ناگزیر می‌شود. او از تغیر مفاهیم عمیق زندگی متعالی انسانی به باسمه‌هایی بی‌ارزش سخن می‌گوید. وی در فرازهای متعددی از جستارهای این کتاب به وضعیت ذهنی عمیقا متناقضی اشاره می‌کند که خاص فضاهای سرشار از سرکوب و تهی از آزادی است. زیرا هم آنچه ممنوع و هم آنچه مجاز است، به اشتباه به‌جای هم قرار می‌گیرند. هرچه بیشتر این جستارها را با دیدی موشکافانه مورد بررسی قرار دهیم، این حقیقت بیشتر آشکار می‌شود که توجه به امر اخلاقی و تلاش برای اخلاقانه زیستن در چنین جامعه‌ای، انسان را بیشتر در موقعیت‌های ذهنی تناقض‌گونه قرار می‌دهد. در جوار این موقعیت‌های متناقض، مولر به مفاهیم دوگانه‌ای اشاره می‌کند که در ظاهر و در نگاه نخست متضاد به نظر می‌رسد. اما به واقع، نه یک مفهوم دوگانه، که یک کل واحدند. فی‌المثل برای او ترس منطقی، شجاعتی به ارمغان می‌آورد که به‌سختی با منطق سازگار می‌شود. مولر به فراوانی در اثنای جستارهایش از عبارتی با این عنوان استفاده می‌کند: «آزادی توخالی». شاید به‌زعم بسیاری از نظریات روان‌شناسانه نوین، بتوان اظهار داشت چنین رویکرد آگاهانه‌ای بهترین توصیف برای چنین شرایطی است. مولر با انتخاب این عنوان برای شرایطی که تجربه می‌کند، دقیق‌ترین تعبیر را می‌یابد. به‌زعم او این عبارت با «فقدان تام آزادی» تفاوتی ظریف دارد. همین ظرافت روان‌شناسانه آمیخته با چاشنی ادبی، بر تاب‌آوری پرمعنای مولر در زمانه‌اش می‌افزود. او از خیال‌پردازی‌های آگاهانه خود، به‌منزله تغییر در جهانی می‌نویسد که در واقعیت امکان انجام آن وجود ندارد. مولر از این مسئله نه به‌عنوان یک راهکار خودفریبانه، بلکه به‌عنوان مسئله‌ای برای رشد تاب‌آوری و نوعی ایستادگی یاد می‌کند و این‌گونه جهان درونی مستقلش را از تفتیش انسانیت‌زدایانه مجریان استبداد، مصون می‌دارد. مولر از شیوه خیال‌پردازی‌اش نیز می‌نویسد. از جهان درونی و ذهنی‌ای که هیچ سرکوبگری به آن راه ندارد و این‌گونه مشقی از زیستن انسانی را در غرقاب سکوتی به دور از انفعال می‌نگارد.

دفترچه پروانه وکالت به شماره پروانه ۳۹۲۳۵ در پایه کارآموز وکالت و به تاریخ صدور پروانه ۱۴۰۳.۰۳.۱۹ متعلق به **اینجانب سیدمحمد ماهری** به شماره ملی ۱۲۱۰۰۸۹۲۴۶ از حوزه و شهر آفتاب تهران مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است.

برگ سبز خودرو ساندرو سفید مدل ۱۳۹۵ به شماره پلاک ۸۸ ایران ۷۷۶ ص ۸۴ شماره شاسی NAPBSRBYNG۱۰۳۰۹۸۹ و شماره موتور K۴MC۶۹۷-R۰۵۹۱۸۱ به نام **محمود خورسندی شیرغان** با کد ملی ۰۸۷۲۷۵۸۰۵۲ مفقود شده و فاقد اعتبار است.

آگهی دعوت به مجمع عمومی فوق العاده
شرکت شیمی نسج پویا به شماره ثبت ۱۷۵۲۶۲
بدینوسیله از کلیه سهامداران شرکت شیمی نسج پویا دعوت به عمل می آید تا در جلسه مجمع عمومی فوق العاده سهامداران که ساعت ۱۰ صبح ۱۴۰۵/۰۶/۱۱ در محل خیابان دکتر شریعتی نرسیده به بهار شیراز، پلاک ۳۵۰، طبقه اول، برگزار میگردد حضور به هم رسانید.
موضوع جلسه : ۱ -انحلال شرکت ۲ - تعیین مدیر تصفیه واختیارات او
شفیقه فیروزنیا-رییس هیات مدیره

آگهی دعوت به مجمع عمومی فوق العاده و مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده نوبت دوم انجمن علوم علف های هرز ایران به شماره ثبت ۱۵۳۱۸ و شناسه ملی ۱۰۱۰۰۵۶۶۰۵۳
بدینوسیله از کلیه اعضای پیوسته انجمن دعوت می شود تا در جلسه مجمع عمومی فوق العاده (نوبت دوم) و مجموع عمومی عادی به طور فوق العاده (نوبت دوم) که در روز چهارشنبه مورخ ۱۴۰۵/۰۶/۱۸ به ترتیب از ساعت ۱۱-۱۲ و ۱۲-۱۳ ظهر در محل دبیرخانه انجمن به نشانی تهران، خیابان یمن، موسسه تحقیقات گیاه پزشکی، ساختمان موزه-سالن کتابخانه مرکزی با دستور جلسه زیر برگزار خواهد شد، حضور به هم رسانید.
دستور جلسه مجمع عمومی فوق العاده (نوبت دوم): ۱ - تصویب اساسنامه جدید
دستور جلسه مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده (نوبت دوم): ۱ - گزارش عملکرد هیات مدیره ۲ - ارائه گزارش بازرس ۳ - تصویب صورتحساب مالی انجمن مربوط به سال های ۱۴۰۱ لغایت ۱۴۰۵ ۴ - تعیین میزان حق عضویت ۵ - انتخابات اعضای هیات مدیره و بازرس
هیات مدیره انجمن علوم علف های هرز ایران

آگهی مفقودی مدرک تحصیلی (نوبت اول)
اینجانب نرگس بیگ وردی فرزند ابراهیم ب شماره شناسنامه ۱۱۷۰۱ صادره از اصفهان گواهینامه موقت پایان تحصیلات خود در مقطع کارشناسی ناپیوسته رشته آموزش زبان انگلیسی به شماره ۳۶۱ راگم کرده ام، از یابنده تقاضا می‌شود ک مدرک فوق را به آدرس آبادان دانشگاه آزاد اسلامی ارسال نماید. درضمن مدرک فوق فاقد اعتبار میباشد.

برگه سبز موتورسیکلت رهرو مدا ۱۳۹۲ نقره ای رنگ بنام **آقای سید عباس امجگ زنجانی** نام پدر میر نعمت‌الله شماره ملی ۰۴۹۰۵۵۰۶۶۵ شماره پلاک ۱۲۴(۳۴۹۸۲) شماره موتور ۳۹۱۷۵۹۸ شماره تنه ۹۲۲۹۸۰۰ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.